

تحلیل گفتمان فوکویی؛ امکان و امتناعی برای تبیین اندیشه‌ها

فرامرز میرزازاده احمدیگل^۱

(تاریخ دریافت ۱۴۰۳/۰۸/۲۵ - تاریخ تصویب ۱۴۰۳/۱۲/۲۸)

چکیده

میشل فوکو بنا به چندوجهی بودن خاستگاه فکری و اثرپذیری‌اش از افراد و مکاتب مختلف، نظام فکری منحصر به فردی را پایه‌ریزی کرده است که به دلیل فراهم نبودن فرصت یا فقدان ارائه نظام‌مند آنها، امروزه تبدیل به جعبه ابزاری شده است که هر محقق با الهام از آن چهارچوب‌هایی خاصی را تدارک می‌بینند. مساله این مقاله فهم امکان یا امتناع استنباط و استخراج چهارچوبی از آرای فوکو برای فهم و تبیین آرای اندیشمندان (سیاسی) در قالب تحلیل گفتمان فوکویی است که مقاله با اتکا به روش توصیفی - تحلیلی به این نتیجه می‌رسد که بهره‌گیری از این قالب امکان فهم و تبیین آرا و اندیشه‌ها را دارد اما اولاً از تبیین آرای اندیشمندانی که فراساختاری و پسامدرنی باز می‌ماند و دوم این‌که این چهارچوب نظری اندیشیدن در نظام دانایی فراساختاری، فراهم‌نوتیکی و پسامدرنی را الزام می‌کند. بنابراین، تحلیل گفتمان فوکویی همانند هر رهیافت فکری دیگر غلی‌رغم فراهم‌سازی امکان فهم و تبیین آرای اندیشمندان (سیاسی)، از فهم و تبیین اندیشمندان خارج از مبانی فراساختاری و پسامدرنی امتناع می‌کند.

واژگان کلیدی: فوکو، گفتمان، نظام دانایی، اندیشه (سیاسی)

^۱ - عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

Foucault's Discourse Analysis: A Possibility and Refusal for Explaining Thoughts

Faramarz Mirzazadeh Ahmadbighloo¹

Abstract

Due to the multifaceted nature of his intellectual origins and his influence from various individuals and schools, Michel Foucault has established a unique intellectual system that, due to the lack of opportunity or the lack of systematic presentation, has today become a toolbox from which every researcher inspired by it prepares specific frameworks. The issue of this article is to understand the possibility or refusal of inferring and extracting a framework from Foucault's ideas to understand and explain the opinions of (political) thinkers in the form of Foucault discourse analysis. The article, relying on the descriptive-analytical method, concludes that using this framework has the possibility of understanding and explaining opinions and ideas, but first, it fails to explain the opinions of the thinkers who are post-structural and post-modern, and second, this theoretical framework requires thinking in post-structural, post-hermeneutical and post-modern episteme. Therefore, Foucault's discourse analysis, like any other approach, despite providing the possibility of understanding and explaining the opinions of (political) thinkers, refuses to understand and explain thinkers outside of the post-structural and post-modern foundations.

Keywords: Foucault, Discourse, Episteme, (Political) Thought

¹- Faculty member, Department of Political Science, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

۱. مقدمه

گفتمان و تحلیل گفتمان از جمله حوزه‌های معرفتی هستند که بنا به ذات و خاستگاه چندجانبه و اثرپذیری از ساحت‌های مختلف فکری از یک طرف شعبه‌های مختلفی پیدا کرده و شاخ و برگ متعددی به خود گرفته است و از طرف دیگر، و به همان دلیل، دارای آرایش‌ها و ابهاماتی است که نمی‌توان از آن به عنوان چهارچوبی متن جهت تحلیل تحولات اجتماعی استفاده کرد و توقع ارائه راهکار تجویزی از آن داشت. میشل فوکو یکی از اولین نظریه‌پردازان این حوزه است که بنا به اذعان خود ابهاماتی را بر تعریف آن افزوده است. اما شخصیت علمی و مبانی فکری خود وی بر چندگونگی / چندوجهی بودن گفتمان افزوده و امکان تداوم آن به انحای مختلف و متفاوت را تدارک دیده است. حال مسأله اصلی این است که آیا اندیشه چندوجهی گفتمان فوکو ظرفیت‌هایی را جهت گشایش برای تبیین آرای اندیشمندان (سیاسی) در ادوار مختلف دارد؟ این مقاله در صدد تبیین این فرضیه است که اندیشه گفتمانی فوکو به دلیل تعدد و پراکندگی مبانی، همچون «جعبه ابزار» امکاناتی را برای گسترش این حوزه معرفتی فراهم نموده است اما با اتکا به اصل حاکمیت نظام دانایی در هر دوره و بنابر ماهیت پساساختارگرایانه امکان تبیین اندیشه‌های تاریخ‌مند، غیرمستمر و موقعیت‌مند را که پسامدرنی می‌اندیشند پوشش می‌دهد و از تبیین آرای اندیشمندان سیاسی که نگاهی غیر گسیخته دارند قائل به کلان‌روایت‌ها هستند باز می‌ماند.

ما برای تبیین فرضیه مذکور با استفاده از رهیافت انکشافی و در راستای طرح فهم و کشفی متفاوت از آرای فوکو، از روش توصیفی - تحلیلی بهره گرفته و به تحلیل ویژگی‌های راه‌گشایی آن پرداخته‌ایم. اما از آنجایی که روش‌های تحلیل گفتمانی به دلیل راهبرد پس‌کاوانه که در صدد شناخت صورت‌بندی‌های گفتمانی برای فهم نظام دانایی‌های گسیخته از هم هستند اساساً توصیفی‌اند و صبغه تجویزی ندارند. بنابراین، امکان استفاده از چهارچوب نظری که بتواند به تبیین فرضیه این مقاله کمک کند وجود ندارد. از این رو، به جای بهره‌گیری از چهارچوب نظری مجبوریم به مبانی فکری خود فوکو بپردازیم. اما قبل از هر چیز ضرورت دارد تا به پیشینه ادبیات موجود در بستر مقاله حاضر بپردازیم تا نشان دهیم که اکثر نویسندگان از مناظر خاص خود به گفتمان و تحلیل گفتمانی (فوکو) پرداخته‌اند.

۲. پیشینه تحقیق

آثار و ادبیات زیادی در قالب فصول، کتب و مقالات در حوزه گفتمان و تحلیل گفتمانی وجود دارند. تاجیک (۱۳۷۹) در این زمینه پیشگام بوده و مجموعه مقالاتی را در این زمینه چاپ کرده است که عمدتاً در راستای تبیین مفهوم مرتبط و تعریف کلیت گفتمان نوشته شده‌اند. اما نویسندگانی چون صالحی‌زاده (۱۳۹۰) با اذعان به فقدان اجماع روشی بر نحوه عملکرد و تحلیل گفتمان‌ها معتقد است که

نظریه فوکو در این باب دارای تحولات و تطوراتی بوده است که به تبارشناسی فوکو معروف شده است. همچنین حسینی‌زاده (۱۳۹۱) در صدد بازسازی نهادگرایی در پرتو نظریه‌های گفتمان برآمده و معتقد است که این امر می‌تواند از یک سو به کاربردی کردن علوم سیاسی کمک کند و از جنبه‌های انتزاعی و ذهنی آن بکاهد و از سوی دیگر نظریه نهادگرایی را تکامل بخشد. چنین نگرشی، از تحلیل گفتمان به عنوان ابزاری جهت روزآمد و تکامل کردن قدیمی‌ترین نظریه علوم سیاسی، یعنی نهادگرایی، بهره می‌گیرد.

حسینی‌فر و امیری‌پریان (۱۳۹۳) از تحلیل گفتمان به مثابه روش بهره جسته و بر این باورند که تحلیل گفتمان از جمله روش‌هایی است که برای دست‌یابی به سطحی از داده‌ها و اطلاعات می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. این روش ذیل رهیافت‌های تفسیری درک می‌شود که درک و استنباط استفاده‌کننده آن در میزان ارائه داده‌ها و اطلاعات مرتبط با موضوع مورد مطالعه اهمیت دارد. یا حاجلی (۱۳۹۵) بر این باور است که پژوهش گفتمانی با ذائقه فوکویی دشواره‌های خاص خود دارد که طبق آن هم‌زمان پژوهشگر آزاد است تا بی‌آن که دغدغه معیارها و تنظیمات پژوهش اجتماعی را داشته باشد پژوهش خود را به گونه‌ای «معتبر» سامان دهد که نظریه و روش در هم ادغام شوند. فرهادی (۱۴۰۱) نیز در همین راستا، از تحلیل گفتمان به مثابه پراکسیس استفاده کرده و به یک تکنیک اجرایی می‌اندیشد. وی معتقد است که گفتمان به واسطه ریشه‌های نظری و فلسفی دارای قرابت بسیاری با پراکسیس است. بدین ترتیب، ملاحظه می‌شود که هر یک از آثار مذکور از زوایای مختلف تحلیل گفتمان را مستعد‌بازایی و کاربست آن در حوزه‌های مختلف می‌بیند. مقاله حاضر با عنایت به زوایای مذکور می‌خواهد نشان دهد که دلیل چنین اختلاف فهمی از آرای فوکو در فقدان تعریف صریح گفتمان در پیش وی از یک طرف، و ظرفیت آن برای تبیین تئوریک اندیشه‌ها در ادوار مختلف از طرف دیگر است. این امر مستلزم شناخت مبانی فکری فوکو است که در ادامه به بررسی آن می‌پردازیم.

۳. مبانی فکری

اندیشه‌های فوکو از لحاظ روش‌شناختی، متأثر از ساختگرایی، پدیدارشناسی و هرمنوتیک است. دوره زندگی فوکو مصادف شده بود با حاکمیت دو دیدگاه متفاوت و در دو مسیر متقابل: پدیدارشناسی که اصل را بر استقلال فاعل شناسا قرار می‌داد و ساخت‌گرایی که فاعل شناسا را محصور در ساخت‌های زبانی و محیطی قلمداد می‌کرد. ساخت‌گرایان از سوسور تا لوی - اشتراوس برای زبان نقشی محوری قائل‌اند که باید در فهم جوامع انسانی و تبیین رفتار آدمیان مورد توجه قرار گیرد. فوکو با پیروی از ساخت‌گرایی اشتراوس معتقد بود که معنا را نباید صرفاً در ساخت ذهن جستجو کرد. معناها باید از دل ساختارهای اجتماعی، تاریخی و فرهنگی بیرون آورده شود (صالحی‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۱۶). وی در روش پدیدارشناسی نیز از افکار هوسرل، هایدگر و مرلوپونتی اثر پذیرفته است. با این حال، فوکو هیچ یک از این نوع پژوهش‌های

علمی را قبول نداشت و بنابراین، دو برداشت نسبتاً متفاوت، با عنوان دیرینه‌شناسی و تبارشناسی را که مکمل هم بودند را طرح کرد. تا آنجایی که به تحقیق حاضر مرتبط است می‌توان گفت فوکو در دیرینه‌شناسی در صدد قواعد صوزرت‌بندی است که به گفتمان‌ها ساخت می‌دهد و شرایط امکان تشکیل علوم اجتماعی را فراهم می‌آورد. دیرینه‌شناس بر اصل گسست و عدم تداوم تکیه می‌کند و در پی آن است که دوره‌های مستقل و متمایز را در تاریخ بشناسد و عناصر هم‌سوی یک نظام زبانی - معرفتی را گرد آورد و قواعد حاکم بر آنها را معین کند (ضمیران، ۱۳۷۸: ۴۸). فوکو در این مسیر از آرای فردینان دوسوسور (۱۸۵۷ - ۱۹۱۳) متأثر بوده است. می‌توان گفت که سوسور با ساختن اصطلاح نشانه‌شناسی که از نظر او علم پژوهش نظام‌های دلالت معنایی است؛ زبان را که یکی از مهم‌ترین نظام است، در مرکز توجه خویش قرار داد.

فوکو که با دیرینه‌شناسی راه استقلال علمی و پایه‌گذاری نوجویانه را شروع کرده بود در دوره دوم زندگی خود، و با تبارشناسی، به بررسی رابطه قدرت، دانش و حقیقت می‌پردازد. در حقیقت، تبارشناسی، در گرو مرکزیت قدرت و سلطه در شکل‌گیری گفتمان‌ها، هویت‌ها و نهادهاست و می‌کوشد ویژگی قدرت‌محور گفتمان‌های حاکم را گسترش دهد. در این بخش، فوکو، تحت تأثیر آرای نیچه است. فوکو در شالوده‌شکنی نظام‌های تفکری که «اراده قدرت» مدام خود را در پس ظاهری از دانش عینی پنهان می‌کنند راه نیچه را پی می‌گیرد (نورس، ۱۳۸۵: ۱۲۶). به نظر فوکو، قدرت را نباید به نهادهای سیاسی محدود کرد، بلکه قدرت در تمام جامعه جاری است و نقش مولد ایفا می‌کند (دریغوس، ۱۳۷۶: ۳۹۲). فوکو همانند نیچه معتقد است که حقیقت «لشکر خروشان پر طمطراقی از استعاره‌ها، مجازها و انگاره‌های انسان‌وار است ... حقایق همان توهمات هستند که توهم بودنشان فراموش شده است ...» (همان: ۸۵). بدین ترتیب، اثرپذیری فوکو، (الف) از نظام و ساخت زبانی سوسور و (ب) تبارشناسی نظام دانایی و حقیقت نیچه‌ای مسلم است.

آثار فوکو در مورد جنون، عقل، شرایط و کیفیات سیر معرفت، ظهور علوم انسانی و آثار بعدی او در مورد رابطه قدرت و دانش و از همه مهم‌تر ذهن‌مداری نمودار تأثیر سنت‌های گوناگون فکری دوران اوست. او در تحلیل گفتمان از ژرژ دومزیل^۱ تأثیر پذیرفت. در مورد تحلیل اندیشه هگل از ژان هیپولیت بهره گرفت و در حوزه تاریخ علم از رهیافت‌های ژرژ کانگلهیم سود جست. با این حال، زیربنای اندیشه‌های او از سه سرچشمه مهم یعنی مارکسیسم، فرویدیسم و نیچه‌گرایی سیراب شد (ضمیران، ۱۳۷۸: ۵). مارکس بر مناسبت میان ذهن و شرایط عینی تأکید داشت. فروید پیوند میان سوانق ناخودآگاه و آگاهی را جست‌وجو کرد و نیچه نیز همبستگی میان اراده معطوف به قدرت و علم را بررسی کرد. فوکو نه تنها با افکار گاستون باشلار - گسست معرفت‌شناسانه - آشنایی داشت بلکه با راهبردهای کسانی چون لوی -

^۱ - George Dumezil

استراوش، ژاک لاکان و لویی آلتوسر هم صدا بود که بر نوعی گذر از گرایش‌های اومانستی و ذهن‌مدار تأکید داشتند.

۴. گفتمان فوکویی

گفتمان از مفاهیم مهم و کلیدی است که در شکل دادن به تفکر فلسفی، اجتماعی و سیاسی حائز اهمیت بوده است. گفتمان مرکزی‌ترین مفهوم در آرای فوکو محسوب می‌شود. منظور فوکو از گفتمان توده بی‌شکل عبارات و گزاره‌هایی است که در آن دیرینه‌شناس نظم و قاعده «پراکندگی» را کشف می‌کند. در واقع، فوکو گفتمان را برای اشاره به روال‌های منظم و قانون‌مندی به کار می‌برد که تبیین‌کننده شماری از گزاره‌ها هستند. یعنی قانون‌ها و ساختارهای نانوشته‌ای که کلام و گزاره‌های خاصی پدید می‌آورند (صالحی‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۱۹). بدین ترتیب، واحد یا «اتم تحلیل» در دیدگاه فوکو «گزاره» است؛ مجموعه‌ای از علائم که در درون یک گفتمان دارای معناست.

اما در آثار فوکو نه تنها کاربردی کاملاً غیرمتلائم و نایک‌واخت از مفهوم اساسی گزاره مشاهده می‌شود، بلکه از گفتمان نیز معنای واحدی به دست داده نشده است. فوکو خود می‌نویسد: «... پنداری به جای شفاف‌تر کردن معنای بسیار مبهم کلمه گفتمان بر ابهام آن افزوده‌ام؛ گاه آن را به معنای قلمرو کلی تمامی گزاره‌ها، گاه به عنوان مجموعه فردیت‌پذیری از گزاره و گاه نیز به معنای عمل نظام‌مندی به کار برده‌ام که به گزاره‌های ویژه‌ای معطوف است. گفتمان در هر سه مورد، چیزی شبیه به چارچوب است و از گزاره‌ها تشکیل شده است» (تاجیک، ۱۳۷۹: ۲۸۷). با این وجود، مسأله محوری در تحلیل فوکو مشخص کردن این موضوع است که چیزی وحدت و مبانی انسجام یک صورت‌بندی گفتمانی را تشکیل می‌دهد. گزاره دارای شکل یا فرمی مادی، همچون «ابژه»، است ولی هویت آن از وضعیت درونی عمل یا نهادی نشأت می‌گیرد. گزاره در حوزه گفتاری گزاره‌ها عمل می‌کند که بین آنها روابط و مبادلاتی برقرار است که این روابط به آنها اجازه می‌دهد تا یکدیگر را تعقیب کنند و به یکدیگر نظم بخشند و با یکدیگر همزیستی داشته باشند و به ایفای نقش با یکدیگر پردازند (Dant, 1991: 130). بدین ترتیب، گفتمان‌ها، از نظر فوکو، مجموعه‌هایی از گزاره‌هایی هستند که با موضوعی واحد سر و کار دارند و به نظر می‌رسد آثاری همانند به بار آورند. برای مثال، ممکن است مجموعه گزاره‌هایی باشند که به سبب نوعی پیوند یا فشار نهادی، به خاطر همانندی در خاستگاه‌هایشان، یا به علت همانندی در کارکردهایشان در یک گروه دسته‌بندی می‌شوند و آنها گزاره‌های دیگری را بازتولید می‌کنند که با پیش‌فرض‌های بنیادین خودشان سازگارند.

در تعریف و معنای گفتمان فوکو دو مفهوم مهم و اساسی وجود دارد: یکی طرد^۱ و دیگری حکم^۲. بنابر مفهوم طرد، گفتمان را نباید مجموعه‌ای از گزاره‌های منسجم تلقی کرد، بلکه باید وجود آن را وابسته به مجموعه‌ای از موضوع روال دانست؛ یکی روال‌هایی که می‌کوشند آن گزاره‌ها را رواج دهند و دیگری روال‌هایی که می‌کوشند تا میان آن گزاره‌ها و گزاره‌های دیگر مرزی را بنا کنند و از رواج یافتن گزاره‌های دیگر ممانعت به عمل آورند (میلز، ۱۳۸۹: ۱۰۸). نقطه عطف مباحث فوکو در باب رابطه دانش و قدرت در این مفهوم نهفته است که روال‌های حاکم و برتری دادن گفتمان غالب از طریق پیوند خوردن آن‌ها با روابط قدرت و ترجیح آن گفتمان صورت می‌پذیرد.

اما هر حکم اگر چه شبیه گزاره است و در قالب زبان قابل بیان است، از جنس زبان نیست. مجموعه چند حکم، یک صورت‌بندی گفتمانی (شبکه دانایی، اپیستمه) را شکل می‌دهند. از دید فوکو یک گزاره زمانی به حکم تبدیل می‌شود که چند ویژگی را داشته باشد:

۱. در کنار احکام دیگر، در یک صورت‌بندی گفتمانی معنا یافته باشد و معیارهای صدق و کذب خود را با خود داشته باشد؛

۲. تکرارپذیر و دامنه گسترش آن در جامعه بالا باشد؛ و

۳. تأیید یا انکار آن دارای پیامدهای اجتماعی جدی باشد (صالحی‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۲۰).

همان‌گونه که اشاره شد، فوکو به صراحت از گفتمان و تحلیل گفتمانی صحبت نکرده است؛ فقط آن را چارچوبی در نظر گرفته تا دیدگاه خود را در قالب آن طرح نماید. برای همین هست که گیون آرای فوکو را همچون «جعبه‌ابزاری» تلقی می‌کند (Given, 2008: 356) که هر محقق متناسب با نیاز خود از آن بهره می‌گیرد. با این حال، علی‌رغم افزودن ابهام در معنا و تعریف گفتمان، با تبیین و تعریف صورت‌بندی‌های گفتمان افق جدیدی را برای گفتمان تدارک می‌بیند.

۵. صورت‌بندی‌های گفتمانی

وظیفه صورت‌بندی‌ها (تشکل‌ها)ی گفتمانی^۳ مشخص کردن و متمایز ساختن گفتارهای مختلف از یکدیگر از طریق معین کردن وحدتی است که در هر گفتار برقرار است. صورت‌بندی‌های گفتمانی به مجموعه‌های عادی ایده‌ها و مفاهیمی که به تولید دانش در مورد جهان مدعا دارند اشاره دارند. برای مثال، فوکو در تبیین تاریخی گفتمان‌های علمی تلاش می‌کند تا نظم‌های گفتمان زیرین آن‌ها را مشخص کند و تولید و تحول آن‌ها را با فرایندهای گسترده‌تر سیاسی و اجتماعی، که جزئی از آن‌ها هستند، مرتبط سازد (حسنی‌فر و امیرپریان، ۱۳۹۳: ۵۳). بنابرین، صورت‌بندی گفتمانی به حوزه‌های تاریخی معرفتی اطلاق می‌شود که

1 - Exclusion

2 - Statement

3 - Discursive Formations

مشمول بر این است که چه مفاهیم و گزاره‌هایی با هم قابل درکند، چگونه آن گزاره‌ها موضوعاً سامان می‌یابند، کدام یک از گزاره‌ها جدی تلقی می‌شوند، به چه کسی قدرت تفویض شده که به طور جدی سخن گوید و چه پرسش‌ها و روندهایی برای ارزیابی اعتبار گزاره‌هایی که جدی گرفته می‌شوند، به جا تلقی می‌شوند.

به بیان فوکو هر جا که میان ابژه‌ها، نوع گزاره‌ها، مفاهیم، انتخاب‌های محتوایی، بتوان انتظامی تعریف کرد، می‌توان گفت که ما در حال گفت‌گو درباره صورت‌بندی گفتمانی هستیم. بنابراین، می‌توان از کاربرد کلماتی که توسط شرایط و نتایج آن نظیر علم، ایدئولوژی، تئوری یا عرصه موضوعیت، بیش از ظرفیت‌شان پر شده‌اند، اجتناب کرد (Foucault, 1989: 38). ماهیت امور در حیطه مورد بررسی تعیین نمی‌شود، بلکه همزمان با صورت‌بندی‌های گفتمانی پا به عرصه حیات می‌گذارند که امکان صحبت درباره آنها را فراهم آورده‌اند. این صورت‌بندی‌های گفتمانی محدوده و چهارچوب اندیشیدن و عمل کردن را فراهم می‌سازد. چنین محدوده‌ای نظام دانایی اندیشمندان را نه تنها تعیین می‌نماید بلکه به تولید دانشی رهنمون می‌شود که در صدد تولید یا بازتولید قدرت و حقیقت مطلوب خود است.

صورت‌بندی گفتمانی در واقع امکان بروز تنوعات مهم در سازمان حوزه‌های احتمالی را فراهم می‌آورد. بنابراین، شاید چیزی که در زمانی ادعایی جدی و مهم تلقی می‌شود، در زمانی دیگر حتی نامزد ارائه حقیقت نباشد یا نتواند باشد. دلیل کنار نهادن گزاره‌ها (یا حتی بی‌توجهی کامل به آنها) آن نیست که آنها را نادرست می‌پنداریم، بلکه آن است که با هیچ مدرک بیرونی روشن نیست معنایی که برای آنها قائلیم، درست یا نادرست است (تاجیک، ۱۳۷۹: ۲۹۱). در واقع، گفتمان مجموعه احکامی است که متعلق به صورت‌بندی گفتمانی واحدی هستند. صورت‌بندی گفتمانی ارتباط تنگاتنگی با مفاهیم دیگر، از جمله کنش گفتمانی دارد.

۶. کنش گفتمانی

به بیان فوکو، کنش‌های گفتمانی عبارتند از: «پیکره‌ای از قواعد بی‌هویت و بی‌نام و نشان تاریخی، که همواره در زمان و مکان مشخص می‌یابند، و ضمن تعریف برهه و دوران مشخص، برای عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی، جغرافیایی یا زبانی، شرایط کنش و کارکرد بیانی را فراهم می‌آورد» (Foucault, 1989: 117). فوکو به جای بررسی جنبش‌های فکری به شیوه تاریخ‌اندیشه‌ها، که در آن اندیشه مقدم بر ماده مورد بررسی می‌آیند، یا بدان شیوه که ایدئولوژی‌ها یا نظریه‌ها اوضاع مادی را بیان می‌کنند، «نظام‌های عمل» را تجزیه و تحلیل می‌کند (تاجیک، ۱۳۷۹: ۲۹۲) روی می‌آورد. به عبارت دیگر، تاریخ‌های فوکو که از ضد ایده‌آلیسم نیچه الهام می‌گیرند، می‌کوشند که از فرافکنی معنی به درون تاریخش اجتناب کنند. و از همین جهت، حتی مفهوم علت نیز - مانند کنشگر جدا از کنش - مشکوک است.

در این بین کردارهای غیرگفتمانی و روابط گفتمانی هم قابل توجه هستند. منظور از کردارهای غیرگفتمانی، کنش‌هایی است که کنشگران خارج از گفتمان خاص انجام می‌دهند. گرچه فوکو کاملاً آگاه است که کردارهای غیرگفتمانی نقشی در «شکل دادن» به موضوعات ایفا می‌کند، لیکن اصرار می‌ورزد که نقش تعیین کننده به وسیله چیزی ایفا می‌شود که وی روابط گفتمانی می‌نامد. این روابط، روابط منطقی و لفظی میان قضایا نیستند بلکه از قرار معلوم روابطی هستند که میان کنش‌های کلامی برقرارند که در زمینه‌های خاص برای ایفای اعمال خاص به کار می‌روند. به گفته خود فوکو، «روابط گفتمانی به یک معنی در حدنهایی گفتمان قرار دارند: آنها بدان موضوعاتی عرضه می‌دارند که آن [گفتمان] می‌تواند از آنها سخن بگوید ... آنها، مجموعه روابطی را تعیین می‌کند که گفتمان می‌باید آنها را برقرار سازد تا بتواند از این یا آن موضوع سخن بگوید، موضوعات را بررسی کند، آنها را نامگذاری کند، طبقه‌بندی کند، توضیح بدهد و غیره (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۹: ۱۴۴). برای فهم روابط گفتمانی نیاز هست تا نظام دانایی مورد نظر فوکو فهمیده شود.

صورت‌بندی، کنش و روابط گفتمانی چهارچوبی را هم برای درک تحولات اجتماعی - سیاسی فراهم می‌سازد که در تحلیل گفتمان ارنستو لاکلاو و شانتال موفه نمود می‌یابد و هم موازینی را برای فهم اندیشه (سیاسی) در ادوار مختلف تدارک می‌بیند که این نوشتار در صدد استنباط و استخراج آن از آرای فوکو است. برای انجام این مهم نیازمند نگرش متفاوت (روشی و معرفتی) نسبت به گفتمان در آرای فوکو داریم.

۷. نظام دانایی

نظام دانایی^۱، صورتی ضروری، ناخودآگاه و نامشخص، از اندیشه است که قوانین دستوری یا منطقی مستقل‌اند و گویندگان آگاهانه یا ناآگاهانه گزاره‌های خود را با آنها منطبق می‌سازند. فوکو از هرگونه تفسیر مبتنی بر اصالت ماهیت ثابت رویگردان است، از جمله گفتمان‌های فراتاریخی را مردود می‌داند و با تکیه بر اصل گسست هر دوره از ادوار پیشین، مدعی است که هر عصر ویژگی‌های خود را دارد. به همین جهت، برای بیان دوره‌های تاریخی از نظر گفتمان و دانایی از واژه اپیستمه یا نظام دانایی استفاده می‌کند. وی درباره نظام دانایی می‌نویسد:

منظور ما از نظام دانایی ... کل روابطی است که در یک عصر خاص، وحدت‌بخش کردارهای گفتمانی‌ای هستند که اشکال معرفت‌شناسانه، علم و احتمالاً نظام‌های صورتی را پدید می‌آورند... نظام دانایی، شکلی از معرفت یا نوعی عقلانیت نیست که با گذار از مرزهای علوم بسیار گوناگون، وحدت غالب یک موضوع، یا یک روح [تاریخی] و یا یک عصر را نشان دهد؛ نظام دانایی

^۱ - Episteme

مجموعه روابطی است که در یک عصر خاص می‌توان میان علوم یافت، به شرط آن که این علوم را در سطح قاعده‌مندی‌های گفتمانی تحلیل کنیم (Foucault, 1994: 191) و دریفوس و رابینو، ۱۳۷۹: ۸۳).

فوکو، اینجا همانند توماس کوهن که معتقد به انقلاب پارادایمی در علم بود، بر گسست و دگرسانی گفتمان‌ها باور دارد (ضمیران، ۱۳۷۸: ۵۲). بدین معنی که کل صورت‌بندی دانایی از یک عصر به عصر دیگر به شیوه‌ای بنیادین تحول می‌یابد. از این منظر، فوکو سه عصر با صورت‌بندی‌های دانایی متفاوت، در اندیشه و فرهنگ غرب از سده میانه به این سو تشخیص می‌دهد: عصر نوزایی، کلاسیک و مدرن. فوکو مدعی است که در عصر نوزایی نشانه‌ها تابع مناسبات همسانی میان واژه‌ها و پدیده‌ها بود، یعنی پیوند نشانه‌ها و مدلول بنیاد معرفت را تشکیل می‌داد. اما در نظام دانایی کلاسیک، وجود زبان و طبیعت و ثروت برحسب مفهوم معرفت‌شناختی بازنمایی تعریف می‌شد. بدین معنا که زبان بازنماینده و بیانگر واژه‌ها محسوب می‌شد، طبیعت نمود و نماد پدیده‌ها بود و ثروت مظهر نیازهای آدمی به شمار می‌رفت. اما، با فروپاشی دوران کلاسیک، نظام دانایی کلاسیک نیز از هم پاشید و انسان چونان مقوله معرفت‌شناختی پدیدار شد. انسان جدید خود متضمن دو مفهوم سوژه و ابژه گردید و همین پیوند میان این دو طیف شکل‌گیری علوم انسانی را ممکن ساخت (همان: ۵۳). بدین ترتیب، در نظام دانایی مدرن منظومه‌ای دانش ریاضی (فیزیک)، تأمل فلسفی و زبان‌شناسی، ریست‌شناسی و اقتصاد شکل گرفت.

۱-۲. دیرینه‌شناسی؛ وجه روشی

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، دیرینه‌شناسی یک روش است برای علوم اجتماعی؛ شیوه کشف دانایی و کشف شکل‌های دگرگونی آن؛ صورت‌بندی نهایی است که در آن دانش ممکن می‌شود، شکل می‌گیرد و تحقق می‌یابد. فوکو در کتاب «نظم اشیاء: دیرینه‌شناسی علوم انسانی» به تحلیل گفتمان و روابط گفتمانی می‌پردازد و تحلیلی دیرینه‌شناسانه از شرایط امکان‌پیدایش علوم انسانی به دست می‌دهد. فوکو در این جا، بر خلاف آثار پیشین خود، روابط غیرگفتمانی یعنی نهادی و اجتماعی را مورد بررسی قرار نمی‌دهد، بلکه تنها از قواعد تشکیل شیوه‌های تفکر یعنی روابط گفتمانی بحث می‌کند.

در واقع، فوکو با تحلیل دیرینه‌شناسانه در کتاب نظم اشیاء در پی کشف قواعد گفتمانی نهفته در پس صورت‌بندی‌های خاص دانش بود. این قواعد از عرصه آگاهی دانشمندان خارج‌اند ولیکن در تکوین دانش و گفتمان نقش اساسی دارند. وی در اثر بعدی خود، دیرینه‌شناسی دانش، تفسیر دیرینه‌شناسانه جامع‌تری از تحولات در حوزه معرفت تاریخی به دست می‌دهد. در این جا از سوژه حاکم بر تاریخ مرکززدایی می‌گردد و به جای آن بر تحلیل قواعد گفتمانی تشکیل اندیشه تأکید می‌شود. پس، دیرینه‌شناسی شیوه تحلیل قواعد نهفته و ناآگاهانه تشکیل گفتمان‌ها در علوم انسانی است. هدف آن توصیف

آرشیوی از احکام است که در یک عصر و جامعه انسانی رایج‌اند. آرشیو، خود موجد مجموعه قواعدی است که اشکال بیان، حفظ و احیای احکام را مشخص می‌کند (مقدمه دریفوس و رابینو، ۱۳۷۹: ۲۰). دیرینه‌شناس، برخلاف تاریخ‌نگار، به دنبال کشف اصول تحولی درونی و ذاتی است که در در حوزه معرفت تاریخی صورت می‌گیرد. نفس تداوم تاریخی، از این دیدگاه، محصول مجموعه‌ای از قواعد گفتمانی است که باید کشف و بررسی شوند تا بداهت آنها فروریزد. با تعلیق استمرار تاریخی است که ظهور هر حکم و گزاره‌ای قابل تشخیص می‌شود.

فوکو در مقدمه کتاب دیرینه‌شناسی دانش (۱۹۶۹) می‌نویسد: «بر خلاف مورخان گذشته که می‌کوشیدند به گرایش‌ها و فرایندها و ساختارهای بنیادی و پایداری در تاریخ دست یابند و نوعی تداوم و پیوستگی را در تاریخ نشان دهند، اکنون شاهد ظهور نوع تازه‌ای از نگرش تاریخی بخصوص در حوزه‌هایی چون تاریخ اندیشه، تاریخ علم، تاریخ فلسفه و تاریخ ادبیات هستیم که روی ناپیوستگی تأکید دارد. در این نگرش تازه، تاریخ دستخوش گرایش‌ها و جریان‌های متداخل و متقاطعی است که نمی‌توان آنها را تابع یک طرح خطی یا قانون واحد دانست. دیگر نمی‌توان از تاریخ کلی سخن گفت، چرا که جای آن را تاریخ عمومی گرفته است. تاریخ کلی حاکی از نوعی نگرش کلی است که بر اساس یک اصل یا مفهوم مرکزی (مانند سنت، جهان‌بینی، خودآگاهی، تکامل و پیشرفت، روح یک عصر به تمام پدیده‌ها) وحدت و کلیت می‌بخشد، حال آن که تاریخ عمومی برخاسته از نگرشی است که بر گسستگی و پراکندگی تکیه دارد و در پی آن است که روابط موجود بین گرایش‌ها و جریان‌های پراکنده تاریخ را نشان دهد. تردید در این اندیشه (وحدت و پیوستگی تاریخ) تردید در اندیشه دیگری را نیز در پی داشته است که با آن پیوندی ناگسستگی دارد: یعنی «حاکمیت سوژه یا موجودی آگاه که بنیاد همه چیز و از جمله منشأ تکامل تاریخی و همه چیز در ید قدرت اوست ... در حقیقت تداوم تاریخی و حاکمیت فاعل شناسایی دو روی یک نظام فکری‌اند» (Foucault, 1994: 3&10).

بدین ترتیب، از نظر فوکو، دیرینه‌شناس نمی‌تواند نظام دلالتی و گفتمانی دوره‌ای را در مورد دوره دیگر به کار گیرد. زیرا، کار دیرینه‌شناسی آن است که سامان و نظام دانایی هر روزگار را در سایه اسناد و مدارک مربوط به همان دوران مطالعه کند (ضمیران، ۱۳۷۸: ۴۸). در مجموع، دیرینه‌شناسی نشان می‌دهد که چه فعالیتی معتبر یا نامعتبر، جدی یا غیرجدی شناخته می‌شوند. هدف، کشف معنایی نهفته یا حقیقتی عمیق نیست؛ سخن از منشأ گفتمان و یافتن آن در ذهنی بنیان‌گذار به میان نمی‌آید، بلکه دیرینه‌شناسی در پی شرح شرایط وجود گفتمان و حوزه عملی کاربرد و انتشار آن است. دیرینه‌شناسی با تکوین، تداوم و تکامل نظام احکام سر و کاری ندارد و نمی‌خواهد به اجزای پراکنده گفتمان وحدت ببخشد یا با کشف خط مرکزی کلی و عامی تنوعات را تقلیل دهد، بلکه هدف آن صرفاً توصیف قلمرو وجود عملکرد کردارهای گفتمانی و نهادهایی است که صورت‌بندی گفتمانی بر روی آنها تشخیص و

قطعیّت می‌یابد. هر گفتمانی تاریخت خاصی دارد. از این دیدگاه، گفتمان‌ها در مسیر اجتناب‌ناپذیری قرار نمی‌گیرند، بلکه اشکال و رشته‌های مختلفی از توالی، پیوستگی در کار است.

کار دیرینه‌شناسی توصیف قواعد حاکم بر کردارهای گفتمانی از لحاظ نظری است. دیرینه‌شناس با حذف و تعلیق حقیقت و جدیّت مدعی وصول به سطحی است که هم از تأثیر نظریه‌ها و هم از تأثیر کردارهای مورد مطالعه او فارغ و آزاد است هرگونه معنایی هم که او می‌یابد، در میان موضوعاتی یافت می‌شود که وی به هیچ روی در آنها درگیر و دخیل نیست. نظریه دیرینه‌شناس، بر خلاف نظریه‌هایی که وی مطالعه می‌کند از قید و بندهای نهادی، نظری و حتی معرفتی فارغ است (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۹: ۲۰۰). فوکو، در کتاب‌های مراقبت و تنبیه و تاریخ جنسیت، آشکارا اولویت تبارشناسی و دیرینه‌شناسی را معکوس می‌سازد؛ تبارشناسی بر دیرینه‌شناسی اولویت می‌یابد.

۲-۷. تبارشناسی؛ وجه معرفتی

تبارشناسی^۱، رویکردی انتقادی است که با نفی ارجاع و تاریخی کردن حقیقت و ضرورت به مثابه رکن اصلی قدرت، بنیان آن را سست و لرزان می‌کند و فضا را برای نقد تمامی گونه‌های حقیقت و انواع قدرت فراهم می‌کند. از این نظر، به گفته فوکو، حقیقت نقاب قدرت است و با نشان دادن تاریخت حقیقت، قدرت شکننده می‌شود. تبارشناسی کشف این نکته است که در ریشه آن چه می‌شناسیم و هستیم به هیچ رو حقیقت و هستی وجود ندارد، بلکه بیرون‌بودگی حادثه وجود دارد و بی‌شک از همین رو است که هر خاستگاه اطلاق از لحظه‌ای که دیگر قابل احترام نباشد - هر سلسله و مبدأ هرگز قابل احترام نیست - سزاوار نقد است (فوکو، ۱۳۸۳: ۳۷۸). تبارشناسی از رویدادها، انحرافات کوچک، خطاها، ارزیابی‌های نادرست و از نتیجه‌گیری‌هایی غلط سخن می‌گوید که بر سر پیدایش آن چه برای انسان ارزشمند است، انجامیده‌اند.

تبارشناسی، آن‌چه را که تاکنون یکپارچه پنداشته شده، متلاشی می‌کند و ناهمگنی آن چه را که همگن تصور می‌شود، برملا می‌سازد. تبارشناسی، تاریخی است که در پرتو علائق فعلی نوشته شده باشد. تبارشناسی، تاریخی است که بر اساس تعهد به مسائل حال حاضر نوشته شده باشد، و هم از این رو در حال حاضر مداخله می‌کند. تبارشناسی، معرفتی مبتنی بر «تاریخ موثر» است که در مقام دخالت از موضع فعلی نوشته شده باشد. تبارشناسی، پیدایش علوم انسانی و شرایط امکان آنها را به نحو جدایی‌ناپذیری با تکنولوژی‌های قدرت مندرج در کردارهای اجتماعی پیوند می‌دهد. تبارشناسی، در پی کشف منشأ اشیاء و جوهر آنها نیست و لحظه ظهور را نقطه عالی فرایند تکامل نمی‌داند بلکه از هویت بازسازی شده اصل و منشأ و پراکندگی‌های نهفته در پی آن و از «تکثیر باستانی خطاها» سخن می‌گوید.

¹ - Genealogy

بنابراین، تبارشناس، حکیمی اهل تمیز است که بر روابط قدرت، دانش و پیکر انسان در جامعه مدرن تمرکز می‌کند (دیرفوس و رابینو، ۱۳۷۹: ۲۰۵). تبارشناسی درست در نقطه مقابل روش تاریخ سنتی قرار دارد؛ هدف آن «ضبط و ثبت خصلت یکتا و بی‌نظیر وقایع خارج از هرگونه غایت یک‌دستو یکنواخت است». از دیدگاه تبارشناس، هیچ گونه ماهیات ثابت، قوانین بنیادین و غایات متافیزیکی در کار نیست. تبارشناسی در پی یافتن گسست‌ها در حوزه‌هایی است که دیگران در آنها چیزی جز روند تکامل مستمر نیافته‌اند. تبارشناسی در جایی که دیگران پیشرفت و ترقی و جدیت می‌یابند چیزی جز تکرار و بازیچه نمی‌یابد و تاریخ گذشته بشریت را ثبت و ضبط می‌کند تا ماهیت واقعی سرود پر هیبت پیشرفت و ترقی را بر ملا کند (همان: ۲۰۶). بدین‌سان، تبارشناسی تاریخت پدیده‌ها و اموری را که فاقد تاریخ تلقی شده‌اند بازمی‌نماید و نشان می‌دهد که دانش وابسته به زمان و مکان است. تبارشناسی، در پی کشف کثرت عوامل موثر بر رویدادها، از رهگذر تاکید بر بی‌همانندی آنان و خودداری از تحمیل ساختارهای فراتاریخی بر آنهاست.

رویکردی که فوکو در طرح و بسط دیرینه‌شناسی و تبارشناسی در پیش گرفت، آرای فوکو را فراتر از زمینه‌های فکری تاثیرپذیرفته وی از ساخت‌گرایی، پدیدارشناسی و هرمنوتیک برد و همین امر باعث گردید تا فوکو مقدمات نظری را تدارک بیند که بررسی ویژگی‌های آن نشان می‌دهد که استفاده ابزار گونه از آن امکانات و امتناعی را جهت تبیین آرای اندیشمندان (سیاسی) فراهم می‌آورد. ما در ادامه این ویژگی‌ها را برمی‌شماریم.

۸. ویژگی‌های آرای فوکو: امکان و امتناع

نگاه «جعبه‌ابزارانه» به گفتمان فوکویی، گرچه تصدیق‌پراکنده‌گی و گستردگی نظر وی در این حوزه است، اما این حسن را دارد که دست محقق را برای گزینش ویژگی‌های لازم برای بررسی آرای سایر اندیشمندان باز می‌گذارد. با این فرض، همان‌گونه که اشاره شد، تعدد مبانی فکری اثرگذار بر سیر فکری فوکو به ما کمک می‌کند تا با یادآوری و ذکر چند نکته ویژگی‌های تحلیل گفتمانی فوکو را برشماریم. توجه در آرای فوکو نشان می‌دهد دو رویکرد دیرینه‌شناسی و تبارشناسی ابزاری را فراهم می‌کند که رهیافت تحلیلی مناسبی را برای فهم و تبیین اندیشه‌های متفاوت اندیشمندان (سیاسی) در ادوار مختلف از آنها استخراج نمایم. با توجه به این دو رویکرد است که آرای فوکو جوهری فراساختاری و فراهرمنوتیکی می‌یابد. چنین جوهری در راستای آرای «فراروایتی» لیوتار، «بنیادستیزی» ریچارد رورتی و «جوهرستیزی» ژاک دریدا شکل گرفته است.

در ارتباط با فراروایت‌ها و روایت‌های بزرگ باید گفت که لیوتار جهانشمولی آنها را زیر سؤال می‌برد و بر احترام و تحمل آن روایت‌ها که خارج از چارچوب دانش مدرن هستند، تاکید دارد.

بنیادستیزی رورتنی موجب می‌شود تا او به تایید تاریخی و حدوثی (اقتضائی) بودن خود، زبان و جامعه بپردازد. او با خودداری از پذیرش نظریه فراتاریخی، چنین استدلال می‌کند که لوازمی که برای یک نسل ضروری به نظر می‌رسد، ممکن است برای نسل دیگر تصادفی و تجربی باشد. بدین ترتیب، هر چیزی محصول «زمان و شانس» است. و بالاخره، دریدا با تاکید بر «بازی تفاوت‌ها»، چنین استدلال می‌کند که هیچ‌گونه انسداد یا تثبیت طبیعی معانی وجود ندارد (مارش و استوکر، ۱۳۸۴: ۲۰۰). فوکو در نتیجه این اثرپذیری‌هاست که نگاه جوهرگرانه هگل را نفی می‌کند. بنابراین، در اندیشه فوکو طرحی نسبتاً واضح از روش‌شناسی «تاریخ نظام‌های اندیشه» با مختصات ذیل ارائه شده است که داود فیروزی به درستی بیان داشته است:

نخست آنکه فوکو، بر خلاف هگل که بر خلاقیت فکر و عاقل شناسا تاکید داشت، اصل ندرت و محدودیت را طرح می‌کند و به واژگونی جایگاه گفتمان و متفکر / مولف می‌پردازد. این گفتمان است که مکان‌هایی برای متفکرین / مولفیت آماده می‌کند تا بنا به قواعد موجود آن را اشغال کنند؛ قواعدی که قبل از ظهور اندیشه‌گر و نویسنده وجود داشته و پس از مرگ او نیز خواهند بود. دوم، اصل عدم تداوم، در برابر استمرار آگاهی‌های هگلی است. به عقیده فوکو، اگر به گفتمان به مثابه بایگانی‌ای بنگریم که همچون یک «نظام دانایی» که شکل آن تابع کاربست اجتماعی است و نه بر ساخته آگاهی‌های هگلی، آنگاه نظام‌های فکری دیگر مستلزم یکپارچگی و تداوم نبوده و فاقد استمرار می‌نمایند. در روش‌شناسی فوکو، گفتمان عملی نامستمر و گسسته تلقی می‌شود که جلوه‌های متفاوت آن که گاه و به اتفاق گرد هم می‌آیند و دانشی را تولید می‌کنند، اما به همان سادگی و صدفه هم ممکن است از هم بپاشند. سوم، خاص بودن هر گفتمان (در برابر عام بودن هگلی) است، به نظر فوکو، انواع مشخص گفتمان، تاریخت خاص خود را دارند. هر صورت‌بندی گفتاری فضای خاصی برای جولان ایجاد می‌کند که در آن برخی امکان‌ها برای عمل پیدا می‌شود و مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند و سپس رها می‌شوند. این همان چیزی است که فوکو «حوزه‌های گزینش ممکن» می‌خواند. و چهارم، خارجی و بیرونی بودن روش فوکو است. طبق این اصل، وظیفه محقق نه درک هسته پنهان سخن، بلکه شرایط بیرونی هستی گفتمان است. یعنی با شناخت این عناصر بیرونی که شرایط امکان سلسله رخدادهای گفتمان را فراهم کرده‌اند، ماهیت گفتمان قابل شناسایی است (فیروزی، ۱۳۹۱: ۶۱).

علی‌رغم طولانی بودن فقره فوق، نگرش روش‌شناسانه فوکو را به گونه‌ای تبیین می‌کند که بیشتر ویژگی‌های تحلیل گفتمانی آن را برجسته می‌نماید. بنابراین، اصول و ویژگی‌های تحلیل گفتمانی فوکو را می‌توان چنین برشمرد:

۱- اولویت گفتمان بر متفکر و کنش گر گفتمانی؛ این گفتمان‌ها هستند که کردارهای گفتمانی را تعیین و صورت‌بندی‌های گفتمانی، نحوه اندیشیدن و در نتیجه کنش‌ها را معین می‌کنند. روابط گفتمانی کنش‌های کلامی و غیر کلامی را به هم مرتبط ساخته و کردارها و گفتارهای غیر گفتمانی را از روابط موجود در هر گفتمان متمایز می‌سازد.

۲- نگرش ضد هگلی فوکو نه تنها گسست و عدم استمرار در روند تاریخی و انقطاع بین گذشته و حال را برملا می‌کند، بلکه با اتکا به رویکرد تبارشناسی سکوت‌های تاریخی را می‌شکند و از سکوت‌های وادار به سکوت‌شده سخن می‌گوید. تحلیل گفتمان می‌خواهد حاشیه‌ها را بالا بکشد بدون این که آنها را در مرکز قرار دهد (عالم و یحوی، ۱۳۸۸: ۲۴۸). بدین ترتیب، می‌توان به بررسی افکار و آرای (سیاسی) اندیشمندانی پرداخت که گرچه در یک مقطع تاریخی در حاشیه مانده اما دارای صورت‌بندی متفاوت و چه بسا کارآمدتر بوده است.

۳- بنابراین، گفتمان‌ها خاص هستند و کاملاً از دیگر گفتمان‌ها متمایزند. گفتمان‌های خاص در صدد هستند برای خود هویت تعریف کنند. اما گفتمان‌ها همواره به واسطه «دشمن» هویت پیدا می‌کنند و نظام معنایی خود را بر اساس آن تنظیم می‌کنند (حسنی فرد و امیرپریان، ۱۳۹۳: ۵۹). در حقیقت، برای بررسی ساختار معنایی یک گفتمان باید آن را در مقابل ساختار معنایی گفتمان رقیبش قرار داد و نقاط درگیری و تفاوت‌های معنایی را پیدا کرد (سلطانی، ۱۳۸۳: ۹). برای بررسی تغییر و تحول در گفتمان‌ها باید به شناسایی گفتمان‌های متخاصم پرداخت و سپس دال‌های مفصل‌بندی شده در این گفتمان‌های متخاصم را در دوره‌های تاریخی متفاوت شناسایی و باهم مقایسه کرد (Laclau and Mouffe, 1985: 43). بدین ترتیب، مقطع زمانی و موقعیت مکانی گفتمان در شناخت آن بسیار مهم است. گفتمان‌ها به دلیل خاص‌بودگی در زمان‌ها و مکان‌ها وجود دارند و برای بررسی آنها حتماً باید محدوده زمانی موقعیت جغرافیایی آنها را مد نظر قرار داد.

۴- در چنین شرایطی است که دو مفهوم «طرد» و «حکم» نمود بیشتری می‌یابد. گفتمان‌ها همواره در تلاش برای حفظ معنای «خودی» و طرد معنای «دیگری» است. اهمیت معنا در تحلیل گفتمان از آن روست که تنها از طریق استیلای معنایی بر ذهن سوژه‌هاست که چهره قدرت طبیعی و مطابق با عقل سلیم جلوه می‌کند و به همین علت مواخذه نمی‌شوند (حسنی فرد و امیرپریان، ۱۳۹۳: ۵۹). از این رو، سلطه معنایی بر افکار عمومی بهترین و موثرترین شیوه اعمال قدرت است. گفتمان‌ها همواره به واسطه سازوکارهای معنایی بر سر تصاحب افکار عمومی با هم در رقابت‌اند

و بقیه تحولات اجتماعی تابع منازعات معنایی. از این منظر رقابت نظریه پردازان نظام فکری سیاسی و مخالفان آنها قابل تبیین و بررسی‌اند.

۵- رقابت معنایی برای کسب قدرتی است که در دیگاه فوکویی یک استراتژی است: قدرت نه یک نهاد و نه یک ساختار بلکه «وضعیت استراتژی پیچیده» و «کثرت روابط میان نیروها» است. هر جا قدرت هست، مقاومت هم هست (مقدمه دریفوس و رابینو، ۱۳۷۹: ۲۶). چنین رقابت و مقاومتی بر سر قدرت در حوزه‌های کلامی و دیدگاهی نیز حاکم هست.

۶- و بالاخره، تبارشناس به عنوان یک محقق بیرونی به بررسی رقابت قدرت و مقاومت گفتمان کلامی و غیر کلامی در بین رقبای گفتمانی در زمان و موقعیت خاص نظر می‌اندازد و آنها را در قالب تحلیل گفتمانی تحلیل می‌کند. از آنجایی که صدق و کذب معرفتی نهفته در گفتمان‌ها از قدرت نشأت می‌گیرد محقق دیگر به دنبال یافتن صدق و کذب گفتمان‌ها نیست بلکه با نگاهی به هستی بیرونی آنها، گفتمان‌ها را تحلیل می‌کند.

بدین ترتیب، تحلیل گفتمان فوکویی این امکان را فراهم می‌کند تا هر متفکر کوچک و بزرگی را متناسب با گسستی دیدن تاریخ و گفتمان‌های متمایز آن مورد توجه قرار داد؛ متفکران بزرگ را هم‌سو با نظام دانایی مقطع تاریخی مورد مطالعه ملاحظه کرد که به بازتولید قدرت و حقیقت آن نظام دانایی می‌پردازد اما متفکران کوچک را مربوط به گفتمان‌های رقیب آن نظام دانایی دانست که در حاشیه مانده‌اند. هر چند که می‌توان تصور داشت که از منظر دیرینه‌شناس فوکویی می‌شود آن نظام دانایی را با استناد به اسناد و مدارک مربوط به همان مقطع تاریخی تشریح و گفتمان موجود را کاربردی و منتشر نمود. و از منظر تبارشناسانه، هر یک از متفکران را بزرگ یا کوچک جلوه داد؛ چرا که تبارشناس تاریخ آن مقطع را در پرتو علائق فعلی‌اش مطالعه می‌کند و می‌نویسد. بدین ترتیب، فهم آرای متفکران سیاسی در چهارچوب روش دیرینه‌شناسانه و معرفت تبارشناسانه خود مبنایی گفتمانی و بنابراین فهمی بی‌ثبات، موقتی و نسبی خواهد بود و نمی‌توان شناختی متقن و قاعده‌مند از آرای اندیشمند به دست آورد.

نتیجه‌گیری

گرچه در بعد جامعه‌شناسی (سیاسی) ارنستو لاکلاو و شانتال موفه چهارچوب مدونی برای تحلیل گفتمانی نشأت گرفته از آرای فوکو تدارک دیده‌اند اما در بعد اندیشه‌های این امکان با موانع متعدد روبه‌رو است. چرا که گسست معرفتی که یکی از مبانی اصلی آرای گفتمانی فوکو است منجر به نگرش گسستی نسبت به تاریخ و در نتیجه تاریخ‌مندی مبانی فکری اندیشمندان (سیاسی) می‌شود. ابتدای فهم آرای اندیشمندان (سیاسی) بر گسست‌های گفتمانی نیازمندی به شناخت نظام دانایی حاکم در هر مقطع زمانی را ضروری

می‌سازد. خود این شناخت محقق اندیشه‌ها را ملزم می‌کند که هم وجه معرفتی تبارشناسانه و هم وجه روشی دیرینه‌شناسانه را توأمان ملاحظه نماید تا الزامات گفتمان فوکویی را رعایت کرده باشد.

در مجموع فهم و تبیین گفتمانی آرا و اندیشه‌ها، همانند هر رهیافت تبیینی دیگر، امکانات و موانعی را برای محقق پیش می‌آورد. در این رهیافت محقق می‌تواند تنها به فهم و تبیین آرا و اندیشه‌هایی روی بیاورد که در چهارچوب نظام اندیشگی فراساختارگرایی و فرامدرنی اندیشیده باشد. در واقع، گفتمان‌اندیشی در سرشت خود فراکلان‌روایتی، فراساختاری و پسامدرنی را توصیه و تجویز کرده و بقیه رهیافت‌های اندیشیدن را نامطلوب می‌انگارد. چنین رهیافتی، فهم و تبیین آرای اندیشمندانی را که دارای روح تاریخی، مستمر و غیر گفتمانی دارد را غیر ممکن ساخته و آنها را از دایره اندیشگی کنار می‌نهد.

منابع:

- تاجیک، محمدرضا (به اهتمام) (۱۳۷۹)، **مجموعه مقالات گفتمان و تحلیل گفتمان**، تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان.
- حاجلی، علی (۱۳۹۵)، «فوکو، گفتمان، تحلیل گفتمان»، **فصلنامه مطالعات فرهنگی و ارتباطات**، سال دوازدهم، شماره ۴۲.
- حسنی فر، عبدالرحمن و امیرپریان، فاطمه (۱۳۹۳)، «تحلیل گفتمان به مثابه روش»، **جستارهای سیاسی معاصر**، ال پنجم، شماره اول، بهار.
- دریفوس، هیوبرت و پل رابینو (۱۳۷۹)، **میشل فوکو: فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک**، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- سلطانی، علی اصغر (۱۳۸۳)، «تحلیل گفتمان به مثابه نظریه و روش»، **فصلنامه علوم سیاسی**، شماره ۲۸.
- صالحی زاده، عبدالهادی (۱۳۹۰)، «درآمدی بر تحلیل گفتمان میشل فوکو؛ روش های تحقیق کیفی»، **مجله معرفت فرهنگی اجتماعی**، سال دوم، شماره ۳، تابستان.
- ضیمران، محمد (۱۳۷۸)، **میشل فوکو: دانش و قدرت**، تهران: هرمس.
- عالم، عبدالرحمن و یحوی، حمید (۱۳۸۸)، «فوکو، اندیشمندی انتقادی»، **فصلنامه سیاست**، دوره ۳۹، شماره ۲، تابستان.
- فرهادی، محمد (۱۴۰۱)، «تحلیل گفتمان به مثابه تحلیل پراکسیس: یک تکنیک اجرای تجربی»، **فصلنامه مطالعات فرهنگ - ارتباطات**، سال ۲۳، شماره ۶۰.
- فوکو، میشل (۱۳۸۳)، **اراده به دانستن**، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاننیده، تهران: نشر نی.
- فیرحی، داود (۱۳۹۱)، **قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام**، چاپ یازدهم، تهران: نشر نی.
- مارش، دیوید و استوکر، جری (۱۳۸۴)، **روش و نظریه در علوم سیاسی**، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- نوریس، کیرستوفر (۱۳۸۵)، **شالوده شکنی**، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: مرکز.

- Dant, Tim (1991), **Knowledge, Ideology and Discourse: A Sociological Perspective**, London: Routledge.
- Foucault, Michel (1989), **Discipline and Punishment**, trans. Alan Sheridan, London: Panguin.
- Foucault, Michel (1994), **The Archaeology of Knowledge**, trans by A. M. Sheridan Smith, London: Routledge.
- Given, L. M. (2008), **The Sage Encyclopedia of Qualitative Research Methods**, London: Sage Publication.
- Laclau, Ernesto and Mouffe, Chantal (1985), **Hegemony and Socialist Strategy toward Radical Democracy**, London: Verso press.